

جنبش کارگری، آزادی های سیاسی، زندان

متن سخنرانی فرخنده

در دومین گردهمایی سراسری درباره کشتار زندانیان سیاسی در ایران

با درود به همه آن هایی که مبارزه کردند و جان باختند، خانواده های شان که رنجی طاقت فرسا را تحمل کردند و همه آن هایی که کماکان در سنگر مبارزه ضد سرمایه داری علیه جمهوری اسلامی می جنگند، بحث را با تکه هایی از سخنرانی برشت در نخستین کنگرجهانی نویسندگان در پاریس در ژوئن ۱۹۳۵ آغاز می کنم. او می گوید:

در این جا فجایعی روی می دهد که باید متوقف شود و در آن جا انسان ها به زیر چوب و چماق کشیده می شوند. چنین اعمالی نباید تکرار شود.

هنگامی که فجایع چون سیل جاری می شود- مثل ایران، از من- دیگر هیچ کس به اعتراض فریاد بر نمی دارد. وقتی جنایات بعد وسیعی پیدا می کنند، از نظرها پنهان می مانند. چرا آدمی در برابر فجایع خود را به کوری می زند؟ چرا میلیون ها انسان، بیش و کم از هستی ساقط می شوند، میلیون ها انسانی که اکثرشان فقیر و بی چیزند؟

برخی علت تمامی این نابسامانی ها را خشونت و درنده خویی می دانند و می گویند با محبت و مهربانی باید به مقابله با خشونت رفت و از عشق به آزادی، احترام به حیثیت آدمی و عدالت سخن گفت. اما حاصلش چیست؟

خشونت از مناسباتی سرچشمه می گیرد که بدون اعمال خشونت نا ممکن است. برای حفظ مناسبات مالکیت این گونه فجایع و خشونت ها ضروری است. دوستان بیایند در باره مناسبات مالکیت صحبت کنیم. منبع گفتگوهای زندان، شماره ۱، پاییز ۱۳۷۶ / ۱۹۹۷

بیش از ۷۰ سال از آن زمان می گذرد. فاشسیم با گرفتن میلیون ها قربانی سقوط کرد اما چون مناسبات مالکیت تغیر نکرد دوباره برویرانه های فاشسیم، سرمایه داری بازتولید شد و این بار قوی تر، و جهان را بلعید. به همین سبب می بینیم که این اعمال تکرار می شود زیرا خشونت در بطن سیستم استثمار ریشه دارد. مگر می شود اقلیتی ۱۰ تا ۲۰ درصدی، بدون خشونت ماحصل کار و زندگی میلیاردها انسان را درو کنند.

این خشونت در جایی با پنبه سر می برد و در جای دیگر چوبه های دار بپا می دارد و نفس کش می طلبد. شدت و حدت این امر به چگونگی موازنه قوای طبقاتی در جامعه بستگی دارد. از نظر من با دنبال کردن مساله در مسیر مبارزه طبقاتی در سیستم حاکم است که مساله زندان

قابل بررسی می شود. زندان فقط محل تنبیه نیست بلکه همراه با پلیس و نیروهای امنیتی در سیاست داخلی، یکی از ابزارهای سرکوب ماشین دولتی برای حفظ و بقای مناسبات حاکم است. زندان تنها یک جبهه از بیشمار جبهه ی این جنگ طبقاتی است. بخش مهم دیگر این جنگ در جبهه های دیگر طبقه کارگر را مورد حمله قرار می دهد: بیکارسازی ها، عدم امنیت شغلی، قرارداد موقت کار، خصوصی سازی ها، شرایط وحشتناک محیط کار، گرانی و تورم، حقوق گرسنگی و یک زندگی سراسر در ریسک.

زندانی کیست؟

معمولا زندانیان را به دو دسته کلی زندانیان سیاسی و زندانیان عادی تقسیم می کنند. آیا این تقسیم بندی درست است؟ ببینیم این دو دسته چه کسانی را بر می گیرد؟

در رابطه با زندانیان عادی از اوباش، دزدان، قاچاقچیان، قاتلان، تن فروشان، هم جنسگرایان و بدهکاران و غیره اسم می برند. اگر به شناسنامه طبقاتی آن ها رجوع کنیم، خواهیم دید که بخش عمده آن ها از جماعت فرودست جامعه اند. بیکار بوده اند. فاقد ابزار تولید بوده اند. دارائی شان تنها نیروی کارشان بود که نتوانسته بودند آن را در بازار کار به سرمایه داران محترم بفروشند. چرا نتوانستند؟ برای این که در بازار کار نیز چون بازار سایر کالاها رقابت وجود دارد. آن ها از حق ویژه ای نیز برخوردار نبودند. آن ها در رقابت برای عرضه کالای خود و خود جهت استثمار توسط سرمایه موفق نبوده اند، زیرا در جامعه ای زیسته اند که امکانات لازم برای یک آموزش عمومی رایگان فراهم نبوده است. خانواده هایشان نیز که جز فقر میراثی جهت باقی گذاشتن برای ورثه خود نداشتند، قادر به تهیه لوازم کمک آموزشی، کتاب و دفتر و کیف و لباس و وسیله رفت و آمد و غیره و حتی تغذیه آن ها نبوده اند.

در نتیجه آن ها یا در کوچه ها رها شده اند که در این صورت در معرض جذب توسط مافیای مواد مخدر، باندهای دزدی، باندهای سازمان یافته گدایی و آزارهای جنسی بوده اند و امروز صاحب تیتر زندانی عادی می شوند. امروزه بخش بزرگی ازین کودکان تحت عنوان کودکان خیابانی و کودکان کار در سطح جامعه پراکنده اند و چاقوی سلاخی جمهوری اسلامی برای لت و پار کردن آن ها در فردایی که به عنوان ارازل و اوباش جمع شوند، تیز می شود.

بخشی دیگر به شاگردی و پادویی سپرده شده اند که چون دیگر دوران آموزش به صورت آموزش صنفی استاد شاگردی به سرآمده، اکثر آن ها چیزی نیاموخته در سنین نوجوانی دوباره به جامعه، به حول و حوش جامعه پرتاپ شده اند. اینان نیز طعمه های خوبی هم برای باندهای قاچاق، دزدی، اخاذی و تن فروشی و هم جذب در ارگان های سرکوب چون بسیج و سپاه و تیم های لباس شخصی و موتورسوار برای حمله به اماکن و افراد و گروه هاستند. در مورد اول

گاه قاتل نیز از آب در می آیند بدون آن که برای آن برنامه ریزی ای کرده باشند و به زندان می افتند و می شوند زندانیان عادی و در مورد دوم مورد سوء استفاده سیاسی قرار می گیرند و می شوند ابواب جمعی سیستم سرکوب.

بخشی از آن ها همان کارگران بیکار شده اند که از شدت استیصال دست به دزدی زده اند، یا در اعتراض به بی عدالتی در لحظه ای که خارج از توان کنترل کردن بوده، کارفرمایی، سرکارگری یا حتی فرد دیگری را که او را درک نمی کرده کشته است و اکنون قاتل نامیده می شود و زندانی عادی.

یا از فقر و ناداری زن و دختر خود را برای ادامه بقای خانواده به تن فروشی واداشته است و در عدالت از نوع اسلامی سرمایه داری مرگ را به انتظار نشسته است و زندانی عادی نامیده می شود.

دسته دیگر به دلایل جنسیتی - دختران را ، فرزندان درجه ۲ در جامعه ی فقر زده را می گویم - تنها برای رها شدن شانه خانواده از زیربار یک نان خور اضافی به شوی داده می شود. معمولاً به مردانی با اختلاف سن بالا. گاه این امر برای بازپرداخت قرضی کهنه صورت می گیرد و گاه برای دریافت اندک پولی برای بهبود زندگی بقیه خانواده. آن گاه که این دخترکان به سن بلوغ می رسند و دل می سپارند و می خواهند به میل خود زندگی کنند هیولای سنگسار آن ها را در چنگال خود می گیرد، جامعه آن ها را محکوم می کند. ترازوی فرشته عدالت با سنگریزه و کلوخ پر می شود تا بند بند وجود این خاطیان به نرم جامعه را نرم کند و آن ها برای اجرای عدالت به زندان سپرده می شوند و می شوند زندانیان عادی!

یا در حالتی دیگر همینان چند سال بعد در آغاز جوانی با چند بچه برای تامین مخارج خانواده و حتی مرد که یا پیر است یا معتاد مجبور به خود فروشی می شوند و سر از زندان در می آورند و زندانی عادی نامیده می شوند.

دیگرانی به کلفتی در خانه های دیگران سپرده می شوند که اغلب مورد آزار و تجاوز جنسی قرار می گیرند و برایشان این طور رقم می خورد که سرنوشت شان این گونه است و به آن تن می دهند و سر از زندان در می آورند: زندانی عادی

آیا چنین اموری عادی است که ما آنان را با عنوان زندانیان عادی از زندانیان دیگر جدا کنیم و با آن آنان را از حداقل آموزش و آگاهی ای که در اثر این نزدیکی اجباری حاصل شان می شود محروم کنیم. به کتاب های خاطرات زندانیان سیاسی ای که مجبور شده اند با اینان زندگی کنند رجوع کنید و این تاثیر مثبت را ببینید. من خود نیز تجربیاتی در این مورد دارم. می دانم آغازش سخت است.

آیا این شرایط حاصل وجود یک مناسبات خاص نیست و با حفظ سیستم برای صدها و هزارها و میلیون ها فرد دیگر بازتولید نمی شود. اگر جواب را مثبت بدانیم که من به عنوان یک فعال جنبش لغو کار مزدی این گونه فکر می کنم، اینان نیز زندانیان سیاسی اند. قربانیان سیاسی سیستم حاکم که در همه جوامع سرمایه داری از صدر تا ذیل، از پیشرفته تا عقب مانده، با شدت و حدت متفاوت وجود دارد. از رفقا و دوستانی که به عنوان زندانیان سیاسی اکنون در زندان هستند انتظار می رود که این قربانیان سیاسی را از آشنا شدن با خود و شاید تنها امکان آگاه شدن محروم نکنند.

زندانی سیاسی به چه کسانی اطلاق می شود؟

امروزه در اطلاق واژه سیاسی به زندانیان از رژیم ستیزی فراطبقاتی حرکت می شود و معمولاً به کسانی که مخالف سیاست روز دولتمردان یا مخالف رژیم سیاسی به طور کلی هستند گفته می شود. باین دید گنجی ها و امیرانتظام ها و آقا جری ها که از بطن سیستم هیرارشیک قدرت حاکم آمده اند و رفیق دزد و شریک قافله بوده اند برخلاف بالایی ها، زندانیان سیاسی نام می گیرند و برای آزادی شان کارزار به راه می افتد و گروه ها در این راه برهم سبقت می گیرند. کرباسچی قهرمان ملی و گنجی ناجی دموکراسی می شود و از آن ها صاحب نظر، آلترناتیو و الگو ساخته می شود قبائی که بر پیکر آن ها زار می زند. در دوران دیکتاتوری سلطنتی سرمایه نیز همین شکل فراطبقاتی وجود داشت. در زمان رضا شاه ملاکین بزرگ، سران قبایل و آیات عظام که املاک موروثی و وقفی شان مصادره شده و به املاک خالصه تبدیل شده بودند و در اعتراض به آن مبارز شده بودند، عنوان زندانیان سیاسی را داشتند. در زمان شاه سابق در کنار کارگران و فعالین کارگری امثال لاجوردی ها، هادی غفاری ها یعنی همان تهرانی ها و آرش های بعدی، زندانیان سیاسی نامیده می شدند. ولی قربانیان فقر و فشار سیستم جنایتکار و بزهکار نامیده می شدند.

یا سیاسی بودن زندانی، با مخالف یا منتقد رژیم بودن و سرنگونی طلب بودن زندانی تداعی می شود. در مجموع می بینیم که در این تقسیم بندی نقطه حرکت نه ضدیت با سرمایه و سیاست سرمایه، نه اعتراض به قربانی شدن توسط سرمایه و سلب حقوق انسان ها توسط سرمایه بلکه فقط و فقط ضدیت با سیاست های رژیم یا با کل رژیم است. این گونه دیدن مسایل با طبقاتی دیدن و ماتریالیستی دیدن به کلی متفاوت است. از دید جنبش لغو کارمزدی طبقه کارگر همه این ها خدم و حشم طبقه سرمایه دارند و نمایندگان سیاسی فکری مدافعان رنگارنگ این رژیم. ما از هیچ بخشی از رژیم نمی خواهیم که بخش دیگر را اعدام کند و مانع درگیری های بین آن ها نیز نمی شویم و خود را در معرکه جنگ قدرت بین آن ها سهیم نمی

کنیم. ما مخالف اعدام و زندان و شکنجه هستیم اما در دعوای شکنجه گران جانب یکی را نمی گیریم. ما وارد میدان جدال گرایشات مختلف بورژوازی نمی شویم زیرا می دانیم که آن ها در کلیت خود با استثمار، سرکوب، شکنجه و کشتار ما به عنوان طبقه کارگر دارای توافق نظر هستند اما در شیوه اجرا اختلاف دارند یکی می گوید قبل از کشتن باید آبشان داد و دیگری نه. اما می دانیم که در این کشمکش ها توده های بسیاری شرکت می کنند که نفعی در آن ندارند و راه گم کرده یا راه نایافته به آن وارد شده اند که به آن طبقه تعلق ندارند. ما از وضعیتی که دامنگیر این جمعیت شده است عمیقاً متأسفیم. ما علیه کل مناسبات کارمزدی، کل نظم مدنی، سیاسی اجتماعی و کل شالوده ی سرمایه داری هستیم. ما با سرمایه داری به عنوان طبقه در جنگ هستیم و در این جنگ هر نوع تعرض سرمایه علیه هر انسان زیر فشار استثمار و بربریت سرمایه داری در هر گوشه ی جهان تعرض علیه ماست و نیروهای مبارز جنبش کارگری نباید نیروی خود را در زندان در اعتراض به آمیزش با زندانیان عادی نامیده شده، هدر دهند در ضمنی که این هم یک ترفند رژیم برای فرستادن نیروها به دنبال نخود سیاه است. **جنبش کارگری** یک جنبش یک دست نیست. در آن اقشار مختلف طبقه با توجه به شناخت و آگاهی طبقاتی خود درگیر هستند. از عقب مانده ترین اقشار طبقه تا کارگران آگاه. این جنبش از کارگران صنعتی تا بخش خدمات، از معلمان تا زنان و بیکاران و دانشجویان را در بر دارد یعنی کل طبقه را جدا از جدال های روشنفکری در باره کارگران.

نقطه آغاز حرکت های جنبش کارگری، عینی ترین مساله طبقه یعنی مسایل اقتصادی است که به طور عام برای کل طبقه مطرح است و در شرایط اختناق به صورت حرکات خودبخودی نمایان می شود. اما هیچ حرکتی، خودبخودی صرف نیست، زیرا تحت شرایط اجتماعی اقتصادی ویژه رخ می دهد و چون زائیده شرایط است در همان حد باقی نمی ماند بلکه رشد می کند و از خودبخودی بودن فراتر می رود. کارگر در طی این حرکت جمعی به درک آن شرایط و شناخت از جامعه نایل می شود البته نه به صورت خودبخودی. با کمک عناصر آگاه تر طبقه که در جریان عمل به عنوان فعالین آگاه از درون طبقه سربلند می کند، طبقه کارگر می تواند به آگاهی واقعی طبقاتی سیاسی دست یابد. در طی این پروسه خواسته های اولیه جنبش خودبخودی به خواسته هایی با کیفیت بالاتر تبدیل می شود. خواست تغییر مدیریت باید در پروسه خود به سمت کنترل کارگری و خود مدیریتی، حق ایجاد تشکل به سمت تشکل سراسری ضد سرمایه داری، اعتراض به قوانین ضد کارگری و کار موقت به سمت خود تصمیم گیری و رسیدن به درک محو شیوه تولید سرمایه داری و امحاء پارلمانتاریسم و غیره و در کلیت به لغو کار مزدی و ایجاد جامعه نوین سوسیالیستی هدایت شود. اما گرایشات

راست و ارتجاعی طبقه حاکم و اپوزیسیون بورژوازی برای ایجاد مانع در این امر و جلوگیری کردن از رادیکال شدن جنبش وارد عمل می شوند و دستیابی به آگاهی واقعی طبقاتی را دچار مشکل می کنند. از زمره این طیف می توانیم از خانه کارگر و شوراهای اسلامی که مدتی است که به صلاح روز چپ نمایی کرده مطالبات اقتصادی طبقه کارگر را مطرح می کنند، تا ملی مذهبی ها و اصلاح طلبان که به دلجویی از دانشجویان، زنان و کارگران می پردازند و حتی از گرایش در درون به اصطلاح حوزه علمیه قم که مثلا خواهان بازنگری در قوانین تبعیض آمیز علیه زنان است و اجتهاد و ضرورت زمان را مطرح می سازد و جناح چپ بورژوازی یعنی حزب توده و اکثریت و سایر نیروهای این طیف می توان نام برد که در این زمینه فعال شده اند. متأسفانه رقابت های گرایش های سیاسی چپ رفرمیست و سنتی برای سوار شدن بر موج جنبش و برای بدست گرفتن یا شریک شدن در رهبری به این مشکل افزوده می شود.

اگر عنصر رهبری درون طبقاتی بتواند در این کشمکش فرصت عمل پیدا کند یعنی راست افشا و رقابت چپ خنثی شود در این مجموعه است که مساله آزادی های سیاسی مطرح می شود و طبقه کارگر به شناخت دموکراسی بورژوازی بدون هایل و پرده نایل می شود. به این درک می رسد که دموکراسی چیزی جز مجادلات بین طبقات و گرایش های اجتماعی برای نوع حکومت کردن و حکومت شدن نیست. می فهمد که مشکل اپوزیسیون بورژوازی، سیاست ها، برنامه ها و و رویکردهای روز دولت بورژوازی و نوع پاسخ به اداره امور جامعه سرمایه داری است یعنی این که چگونه نظم تولیدی، سیاسی، حقوقی و مدنی این نظام را به اجرا در آورد که امور سرمایه به خوبی پیش برود و خللی در آن وارد نشود. این دلمشغولی های بورژوازی ربطی به مشکلات طبقه کارگر ندارد. طبقه کارگر خواهان آن است که از یک زندگی شایسته انسانی برخوردار باشد. برای بیرون آوردن بخشی از ارزش اضافی ای که خود تولید کرده است از کاسه سرمایه داران حرکت می کند ولی در آن در جا نمی زند و آن را ابدی نمی کند و به کار روتین برای روسای اتحادیه ها تبدیل نمی نماید بلکه مبارزه اساسی را تا لغو کارمزدی و استثمار ادامه می دهد. مشکل طبقه کارگر کل سیستم استثماری است.

طبقه کارگر در این کارزار و در میدان مبارزه می فهمد یا باید به این درک برسد که بین این دو طبقه یعنی استثمار کننده و استثمار شونده هماهنگی و هماوایی ای وجود ندارد. اگر به هماوایی برسد یعنی این که طبقه کارگر به آلت دست اپوزیسیون بورژوازی راست و چپ تبدیل شده است. یعنی این که مبارزه طبقاتی تعطیل شده است و سنگر مبارزه ضد سرمایه داری به نفع طبقه سرمایه دار در هم کوبیده شده و برچیده شده است.

دیکتاتوری در اشکال مختلف خود از دیکتاتوری فاشیستی، نظامی، پوشیده و عریان در نفس سیستم سرمایه داری وجود دارد. در جوامع پیشرفته نهادهای جامعه مدنی از شدت آن می کاهند و به آن استتار می دهند. دیکتاتوری پنهان رسانه ها جامعه را جهت می دهد اما طوری عمل می کند که گویی عالی ترین شکل آزادی وجود دارد. در جامعه ای مثل ایران دیکتاتوری عریان سرکوب و فشار و زندان و شکنجه و اعدام حاکم می شود. نوع این دیکتاتوری به موقعیت و مکان پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی آن کشور در کل سرمایه بین المللی و نظام سیاسی و مدنی متناظر با این موقعیت و تفاوت ها بستگی دارد. بورژوازی کشورهای چو ایران که توان رقابت با بورژوازی جهانی را ندارد برای بالا بردن سهم خود در سرمایه بین المللی شدت استثمار، فشار و بی حقوقی را بالا می برد و به دلیل مقاومت جامعه در مقابل فشارها، زندان ها را رونق می دهد

بنابراین جهت دادن و خلاصه کردن مبارزه توده ها به مبارزه ضد دیکتاتوری با این توجیه که دیکتاتوری مذهبی یا ایدئولوژیک یا حتی نظامی در جامعه حاکم است، دیدی که بیش از نیم قرن است بر جامعه ایران سنگینی می کند و تبدیل شعارهای ضد سرمایه داری طبقه کارگر که در درون خود بالاترین نوع مبارزه با دیکتاتوری را داراست به شعارهای آزادی " بدون قید و شرط " ، حقوق دموکراتیک و دموکراسی توده ای توهم پراکنی محض برای فریب توده های کارگر است.

تا زمانی که سرمایه داری سیستم حاکم و طبقه سرمایه دار، طبقه مسلط است آزادی یعنی آزادی استثمار توسط این طبقه که آزادی طبقه کارگر را برای لغو استثمار مانع می شود، ممنوع می کند. برایش زندان و شکنجه و اعدام به همراه می آورد. دور نمی رویم نگاه کنید به صالحی، کارگری که خواهان امحای سیستم مزدوری و لغو استثمار است نه تنها مانع تماسش با سایر کارگران می شوند هم چنان که طبق قانون برای محسن حکیمی نیز کرده اند و حتی استفاده از پست الکترونیک را ممنوع کرده اند، بلکه به زندانش انداخته اند و با ممانعت از مراقبت ها و مداوای پزشکی حتی ممانعت از دسترسی به آب که برایش حکم دارو را دارد به سمت مرگ حولش می دهند. یا این دو کارگر بخش رسانه ها را که به جرم اخلال در امنیت ملی به مرگ محکوم کرده اند. یا برخوردی را که با اسانلو که خواهان فعالیت در محدوده قانون اساسی رژیم است و حرفی از امحای سرمایه داری نیز نمی زند، در پیش گرفته اند. و صدها کارگر و دانشجو و معلم و فعال زنان دیگر که در زندانند یا به احکام تعلیقی محکوم شده اند و دهها تن که به دار کشیده شده اند و میلیون ها کارگر و جوان، زن و مرد که در معرض این خطر قرار دارند.

حال کمی نزدیک تر می آئیم. نگاه کنید به اعتصاب کارگران راه آهن سراسری آلمان در آگوست ۲۰۰۷ یعنی در ماه جاری. وقتی پای منافع سرمایه در میان باشد - این اعتصاب سوا از مساله مسافرین ۸۰٪ حمل و نقل کالا را معیوب می کند - خر دمکراسی لنگ می شود و به گل می نشیند. دادگاه کار در نورنبرگ اعتصاب را به طور کلی در این محدوده ممنوع اعلام می کند. یا در بهشت عاشقان دمکراسی یعنی ایالات متحده، دادگاه مومیا ابوجمال را که برای لغو تبعیض نژادی در آمریکای قرن ۲۰ و ۲۱ مبارزه می کرد و می کند به اتهام قتلی ثابت نشده به مدت ۲۵ سال در زندان نگه می دارد و در انتظار اعدام می نشاند. در همین آلمان کارگر ساده ای را که به صورت سیاه و با حقوقی اندک کار کرده است در اصرع وقت به زندان و بازپرداخت سه برابر مزد دریافتی محکوم می کند اما صندوق سیاه کنسرن زیمنس که اکنون به بیش از یک میلیارد یورو رسیده است سال هاست ازین دادگاه به آن دادگاه کشانده می شود و در پایان بخش کوچکی باید بازگردانده شود در حالی که این پول که در دست خاطیان که سرمایه دار یا از ابواب جمعی آن هستند بیگمان وارد پروسه تولید یا یکی از بخش های اقتصادی شده و چندین برابر گردیده است. همین گونه است مساله فساد مالی در نمایندگان مجلس و بانگ جهانی و غیره؛ چاقو دسته خود را نمی برد!

این آزادی بدون قید شرط که از آن سخن می رود و سند افتخار مطرح کنندگان آن است از نوع همان آزادی بدون قید و شرط برای طبقه کارگر در فروش نیروی کارش است که می گوید کارگر آزاد است کالایش را به هر کس که می خواهد بفروشد از نوع همان آزادی اعتصاب و اعتراض است که وقتی کمترین خطری باشد به شدت سرکوب می شود و قربانی می طلبد. تظاهرات ضد نشست سران چند سال قبل در ایتالیا یادمان نرفته است. سرمایه مدافع این نوع دموکراسی است، نئولیبرالیسم حامی آن است. برای دموکراسی جنگ راه می اندازند، کشورها را اشغال می کنند. در این دموکراسی چنان برابری ای وجود دارد که من و شما و راکفلر و بوش و صالحی و هیوا و عاطفه دارای یک رای برابر هستیم. لطفا نخندید راستگی است! دروغ نیست!

در همین راستا صلح طلبی، بشردوستی، توجه به محیط زیست و حیوانات، دفاع از حقوق زنان و کودکان و غیره را طوری مطرح می کنند که گویا فقط بورژوازی به کشف آن نایل آمده است و طبقه کارگر را با آن آشنایی نیست. هریک از این موارد، خارج از مبارزه طبقاتی تنها شعار دهن پرکن است.

چه کسانی جنگ راه می اندازند و برای چی؟ چه کسانی زنان را به کارگران بی حقوق و مزایای بازتولید نیروی کار تبدیل می کنند. چه کسانی سبب کار کودکان می شوند. چه کسانی

آفریننده ی پدیده گرمای کلخانه ای و تخریب محیط زیست اند؟ چه کسانی پاسدار تبعیضات بر مبنای جنسیت خواه آشکار و پنهان هستند. این کسان نمایندگان چه سیستمی هستند؟ آیا با حفظ این سیستم ، بدون چالش با سرمایه، بدون الغای کار مزدی می شود این نابسامانی ها از بین برود؟

اگر مبارزه توده های کارگر در حصار خواسته های بورژوا دموکراتیک مذکور قرار گیرد در بهترین نمای چپ خود از " سرنگونی طلبی رادیکال و انقلابی " ای که مطرح می شود فراتر نمی رود و طبقه کارگر را به زائده یک گروه یا حزب تبدیل می کند که بارها در تاریخ محک خورده است. به طور مثال جنبش اجتماعی دهه ۳۰ شمسی / ۵۰ میلادی در ایران و دهه ۶۰ و ۷۰ در اروپا و آمریکا و خیزش دوباره امروزی آن با اعتراضات کارگران بندر و دیگران در سیاتل که به جای ادامه مبارزه طبقاتی برای لغو کار مزدی به صورت جنبش ضد جنگ در آمده و پرچم فراطبقاتی اتک را بالا برده است. در ۵۰ ساله اخیر همواره مبارزات ضد سرمایه داری طبقه کارگر با تلاش پیگیر اپوزیسیون بورژوایی و چپ رفرمیست فرونشاندن شده است. مبارزه دانشجوی معترض به ستم و استثمار سرمایه داری، مبارزه زنان تحت ستم دوگانه و تبعیض رسمی و غیر رسمی و غیره باید بیش از همه در جهت محو سرمایه داری به یک کارزار طبقاتی پیوند بیابد نه این که طعمه ی چپ و راست شود. خوشبختانه این راه دارد هموار می شود و عاشقان خرده بورژوازی را که کماکان خواب جمهوری دموکراتیک را می بینند مایوس می کند.

در تاریخ مبارزات زنان، هیچ گاه در همه ی امور زندگی اجتماعی از بالاترین سطح تصمیم گیری تا به پایین، زنان آزاد تر از زمان چند ماهه کمون پاریس نبوده اند. برابری عینی واقعی و به همان اندازه هم برابر در دفاع از کمون و سپس در برابر ستون های اعدام. البته در دموکراسی بورژوایی در این مورد آخر برای زنان برابری ناب وجود دارد، کشتار دهه ۵۰ و ۶۰ گواه بارز آن در ایران است. یا قوانینی که در سه ساله اول بعد انقلاب اکتبر به تصویب رسید که دلیلش هم حضور زنان در صحنه ی اجتماع و صحنه کار و تولید و تصمیم گیری بود بعد از ۸۰ سال هنوز در هیچ کشور به اصطلاح دموکراتیک بورژوایی و حتی در دولت های مستحیل شده رفاه نیز تکرار نشد.

رفرمیست های چپ این ها را نمی بینند اما حضور گلدامایر، مارگرت تاچر، انگلا مرکل و کوندلیس رایس را می بینند و به عنوان الگوی برابری ایده آل بر پرچم خود نقش می زنند و شاید حضور دائمی پاریس هیلتون و مسه گرل ها و زنان سنت پائولی و پشت ویتزینی را هم از مواهب آزادی های بدون قید شرط می دانند.

چنان از دموکراسی حرف می زنند که گویی از آسمان به زمین نازل شده است و برایشان تقدس دارد.

برای طبقه کارگر دموکراسی بورژوازی تنها یک نوع نظم سیاسی اجتماعی سرمایه است. یک قرارداد مدنی معین در محدوده سیستم سرمایه داری است که دارای ویژه گی های مناسب با خود، یعنی حق رای همگانی، آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات، تشکل و مهم ترین بخش آن آزادی مالکیت خصوصی و غیره است. که مجموعه اش برای طبقه کارگر یعنی پذیرش قانونیت سرمایه داری و تسلیم به بردگی مزدی. براساس آن کارگران آزادند به بورژواها و نمایندگان فکری و سیاسی سرمایه رای دهند و حق دهند که جامعه را بر محور خرید و فروش نیروی کار، استثمارکارگران و تولید ارزش اضافی و غیره اداره کنند و در بهترین حالت، خود هم بتوانند مثلاً برای افزایش حقوق اعتصاب کنند، اتحادیه های خود را تشکیل دهند و عده ای را به عنوان قیم انتخاب کنند تا نقش واسطه و میانجی را بازی کنند و نظر سرمایه داران را برای صرف نظر از بخش کوچکی از ارزش اضافی تولیدی به عنوان سوپاپ اطمینان از جلوگیری از انفجار آتی جلب کنند و به توافق برسند و این هماوایی را سند پیروزی مبارزه جا بزنند، بپذیرند که درسیاست دخالت نکنند اما طبقه کارگر را عامل پیروزی این یا آن حزب سیاسی کنند. آزادی عقیده آن با خود مک کارتیسم، کنترل تلفن و مراسلات و حتی مراودات الکترونیکی را به همراه دارد. آزادی مطبوعات آن مونوپل رسانه ها، کنترل اخبار و جهت دهی افکار را تضمین می کند. آزادی اجتماعات و تظاهرات آن تا حدی مجاز است که در محدوده پند و نصیحت و انتقاد و تهدید رای ندادن باشد و در آن حرفی از مبارزه برای لغو سرمایه داری در میان نیاید. و الا آخر. حتی عالی ترین شکل آن که تاکنون در جوامع بورژوازی در شکل دولت های رفاه نمایان شد که حاصل توازن نیروهای طبقاتی بود هم با آن چه که طبقه کارگر در پیش دارد یعنی جامعه سالاری شورائی سوسیالیستی هیچ گونه همخوانی ندارد. طبقه کارگر از آن مواقعی که وارد عمل شد به طور نمونه کمون پاریس در کارنامه خود چیزی ندارد که از آن شرم داشته باشد و خود را پشت پرچم دموکراسی بورژوازی مخفی کند. طبقه کارگر می خواهد شیوه ی کمون را پیشه کند اما در مرحله ای پیشرفته تر و تکامل یافته تر که بتواند در مقابل سرمایه داری پیشرفته امروزی قرار گیرد. در مبارزه طبقه کارگر برای سوسیالیسم، بورژوازی برای فرار از مرگ به تب رضایت می دهد. زمانی که تنور مبارزه طبقاتی گرم باشد و طبقه کارگر به فرمیسم گردن نهد، بورژوازی به اصلاحات دموکراتیک بورژوازی تن می دهد یا حتی برای جلوگیری از رادیکال شدن جنبش خود در اصلاحات پیش قدم می شود. تاریخ این را ثابت کرده است.

در پایان با توجه دادن شما به شرایطی که در ایران حاکم است. از یکطرف فشار اقتصادی و سیاسی که دامنگیر طبقه کارگر و اکثریت آحاد جامعه است. بی حقوقی ها و تهدیدهای مداوم، دستگیری ها و زندان و شکنجه و اعدام های مخفی و علنی که نشان دهنده این است که این ابزار دیگر تاثیر مورد نظر رژیم را ندارد و طبقه کارگر به ویژه مسیر آگاهی طبقاتی را سریع طی می کند و در جهتی می رود که خود را سازمان دهی کند، نظم خود را سامان دهد، و برای وظیفه طبقاتی اش در مقابل سرمایه داری خود را آماده سازد. این مساله که در دل نگرانی های رژیم و اعمال هیستریکس خود را نشان می دهد از طرف دیگر جناح های راست و چپ اپوزیسیون بورژوازی و هم چپ سنتی و چپ فرقه گرا را نیز برانگیخته است به نحوی که هریک به نحوی و به شیوه خود با تمام قوا آگاهانه و بعضا ناآگاهانه در منحرف کردن و مثله کردن جنبش کارگری از رویکرد ضد سرمایه داری طبقاتی می کوشند. سعی می کنند با عمده کردن سندیکالیسم در مقابل کوشش برای ایجاد تشکل سراسری ضد سرمایه داری و جدا کردن سندیکا از سندیکالیسم، بار دیگر اگر بتوانند جنبش کارگری را به عقب برگردانند. طبقه کارگر و همه فعالین جنبش ضد سرمایه داری و لغو کار مزدی همگام با مبارزات ضد سرمایه داری باید با این تفکرات درون جنبش طبقه کارگر مبارزه کنند و اولویت را در همه حال به جنبش ضد سرمایه داری بدهند. طبقه کارگر باید به مشکلاتی که از درون با آن ها مواجه است نیز بپردازد. مثل تبعیضاتی که از نظر جنسیتی در طبقه کارگر وجود دارد و سبب شکاف بین کارگران زن و مرد می شود. تبعیضات قومی که با فارس و ترک و کرد و بلوچ کردن کارگران، به پیوند سراسری آن ها لطمه می زند. این امر را گذشته از سرمایه داران ناسیونالیست ها هم دامن می زنند. مساله دیگر تبعیضات مهارتی بین کارگران است که با جدا کردن کارگران به ساده و ماهر، مولد و غیرمولد، صنعتی و خدمات استثمار را قانونیت می دهند. مسلما در راه مبارزه با سرمایه داری باز هم کسان دیگری دستگیر، زندانی، شکنجه و یا حتی اعدام خواهند شد. اما این فشارها نخواهد توانست راه مبارزه به جلو را سد کند، چنان که کشتارهای جاری در ایران از دهه ۵۰ به این طرف و بویژه در تمام دوران حاکمیت جمهوری اسلامی در ایران نیز نتوانست از عهده این کار برآید. با درود به عزم همه ی آحاد طبقه کارگر که در این مبارزه شرکت می کنند به سخنانم پایان می دهم.

کلن، ۲۵ آگوست ۲۰۰۷